

هنگامی که در مورد بشّار بن بُرد مطالبی نوشتیم، چندی از پژوهشگران و صاحب نظران بزرگ ادبیات عربی، به خشم آمدند. من بی آنکه شیفتگی و تمایلی به بشّار داشته باشم، او را با اوصافی از قبیل گرانجانی، دناوت طبع و غرور و خودخواهی پیش از حدّ وصف کردم. اصولاً این خشمها دلایل متفاوتی دارند. برخی نیز به این دلیل خشمگین هستند که من وجود تعدادی از شاعران را انکار می کنم. شاعرانی که مورد انکار من هستند، شامل دو دسته اند: شاعرانی که اشخاصی، آنها را از نزد خود پدید آورده اند، و شاعرانی که شخصیتی برجسته و مقامی بارز ندارند، و خیال و توهم، آنها را بزرگ جلوه داده است. به این شاعران، سخنان و احمالی را نسبت می دهند که آنها نگفته اند و انجام نداده اند.

آری، من تعدادی از شاعران را انکار می کنم یا شخصیت آنها را مورد تردید قرار می دهم و می دهم دائم اشخاص بسیاری که به ادبیات توجه دارند، این روش را که منجر به انکار یا تردید می شود، هرگز دوست ندارند. محقق ماهر در نظر آنان، کسی نیست که بحث را با انکار مجنون یا تردید در مورد او به پایان ببرد؛ زیرا چنین امری، از مجد و عظمت عرب می کاهد. محقق در نزد آنان، کسی است که از هر راهی و با هر حیل و روشی، سعی کند وجود مجنون را اثبات کند تا بر مجد و عظمت عرب بیفزاید و ثابت کند که ادبیات عربی، برترین و ممتازترین است.

اگر کسی بخواهد این گروه از مردم را راضی کند، باید به دروغ و با اهراب بسیار، سخن بگوید و چیزهایی را که اهراب نگفته اند و کارهایی را که انجام نداده اند، به این قوم نسبت دهد و امت آنان را شریف ترین امتها و زیانشان را برترین زبانها و ادبیات آنان را مترقی ترین ادبیات به شمار آورد و در این کار، حدّ و اندازه نگه ندارد و این گونه وانمود کند که ملت‌هایی که در تاریخ، قدمت چندانی ندارند، همه چیز خود را از عرب گرفته اند. چنین شخصی باید برای رضایت مخاطبان خود، روشی مثل روش اهل سیاست در پیش گیرد و حقایق ادبی را - همچنان که در سیاست، مرسوم املت - وسیله ای برای گمراه کردن آنان بداند تا مورد تحسین آنان واقع شود؛ ولی او در این صورت، به علم، ستم می کند و باید میان رضایت مردم و رضایت علم، یکی را انتخاب کند.

اعتراف می کنم که خوشبختانه یا بدبختانه - من رضایت علم و وجدان را بر رضایت و تحسین مردم ترجیح می دهم. صریحاً باید بگویم که آن دسته از شاعرانی که ما عنوان متفکر و غزل سرا (الغزلیون) به آنها داده ایم، در تاریخ ادبیات عرب، آن مقام و مرتبه ای را ندارند که مردم تا به حال گمان می کرده اند. این شاعران، در حقیقت، به دو گروه متمایز تقسیم می شوند: گروه اول، شاعران عُدّری (العُدّریون) هستند. البته وجه تسمیه آنها، انتساب همه آنها به قبیله (عُدّره) نیست، بلکه به این دلیل

هویت تاریخی مجنون

● دکتر طه حسین ● ترجمه مریم عسگری

شخصیتی باشد که برخی از راویان و قصه‌گویان، او را ساخته‌اند تا مردم را سرگرم کنند یا نیازی ادبی یا اخلاقی را برآورده کنند.

قبل از ادامه بحث، باید خطاب به کسانی که بر وجود شخصیت تاریخی مجنون اصرار دارند، بگویم که هیچ نقد و بررسی سنجیده و درستی نمی‌تواند وجود این شاعر را تأیید کند. چه می‌توان گفت درباره کسی که مردم، حتی در مورد نام و نسب و حوادث زندگی او اتفاق نظر ندارند؟ شخصی که راویان، نه تنها در باب او اختلاف دارند، بلکه درباره بودن یا نبودن او نیز اتفاق نظر ندارند و به همین دلیل، آنچه را منسوب به اوست، با محافظه کاری و احتیاط روایت می‌کنند. چه می‌توان گفت درباره کسی که چون ابوالفرج اصفهانی، ناچار می‌شود به خاطر تکمیل کتاب خود، اخبار و روایات موجود در باب او را نقل کند، صریحاً اعلام می‌کند که صحت این اخبار و روایات را بر عهده نمی‌گیرد و از پذیرش مسئولیت آن شانه خالی می‌کند و صحت و سقم آن را بر عهده راویانی می‌گذارد که از آنها نقل قول کرده است. چنان که می‌دانیم راویان عرب - در اینجا با راویان حدیث کاری نداریم، بلکه مقصود ما راویان قصه‌ها و سرگذشتها و زندگینامه‌هاست - هیچ تأکید و اصراری بر رعایت جانب احتیاط ندارند و بیشتر چیزهایی که روایت می‌کنند، نادرست است. پس در شرایطی که با وجود این اهمال و

است که آنها غزل عذری [و ستایش عشق پاک] را به عنوان شیوه و طرز شاعری خود برگزیده‌اند. از جمله آنان می‌توان به مجنون، قیس بن ذریح، عروة بن حزام و جمیل بن معمر اشاره کرد. دسته دوم، واقع‌گرایان (المحققون) هستند، یعنی شاعرانی که غزل سرا و متغزل‌اند، ولی عشق را در آسمانها جستجو نمی‌کنند و برخلاف شاعران عذری، حقت و پاکدامنی مطلق را نمونه عالی عشق نمی‌دانند. این شاعران، به عشرت می‌پردازند و از زندگی، لذت می‌برند و این عیشها و سرگرمیها را مضمون اصلی شعر خود قرار داده‌اند. پیشگام این شاعران، عمر بن ابی ربیع است.

تردید ندارم که عمر بن ابی ربیع، شخصیت تاریخی و حقیقی است و بیشتر اشعاری که منسوب به اوست، از خود اوست، و شخصیت او در زمان خودش، همانگونه بوده است که ما اکنون تصور می‌کنیم؛ اما من در باب این که مجنون عامری (قیس بن ملوح) شخصیت تاریخی باشد که مردم زمانه، او را می‌شناخته‌اند و به او توجه داشته‌اند، کاملاً تردید دارم. همچنین درباره صحت انتساب شعرهای منسوب به او نیز تردید دارم. به نظر من، مجنون از همان اشخاص خیالی بی‌است که ملتها و قبایل مختلف، آنها را برای تحسین بخشیدن به اندیشه‌ای خاص یا شکل خاصی از زندگی پدید آورده‌اند. حتی شاید مجنون، شخصیتی مردمی، همچون جحی نیز نباشد، بلکه



آسان گیری، وجود مجنون را انکار می کنند یا در مورد او تردید می کنند، یا در باب نام و خصوصیات و حوادث زندگی او توافق ندارند. آیا ما حق نداریم مثل آنها احتیاط و محافظه کاری پیشه کنیم و مانند آنها دچار تردید شویم؟ آیا حق نداریم احتیاط و تردید آنان را دلیل آن بدانیم که اخبار مربوط به مجنون، نوعی از اساطیر و داستانهای قدیمی است؟ عموم راویان، در باب مجنون، اختلاف نظر دارند، اما راویان ثقه، وجود او را انکار یا در آن تردید می کنند. برای توضیح بیشتر می توان به جلد اول و دوم کتاب الاغانی مراجعه کرد. برخی از راویان، در انکار وجود مجنون تا آنجا پیش رفته اند که می گویند قبیله بنی عامر، سنگدل تر از آن بوده اند که عشقی این چنین در میان آنها به وجود آمده باشد، و این حالات، مختص قبایل یمنی است که دچار رقت قلب و سبکی عقل بودند، اما قبایل نزاری چنین نبودند. راوی دیگری می گوید که او در میان قبیله بنی عامر، عشیره به عشیره، جستجو کرد و از آنان در باب مجنون پرسید، اما او را نمی شناختند. راوی دیگری نیز می گوید که از یک اعرابی اهل قبیله بنی عامر، در باب مجنون سؤال کرد و آن اعرابی، مجانین بسیاری را نام برد و از هر یک، برای نمونه، شعری هم خواند بجز قیس بن ملوح که او چنین شخصی را نمی شناخت.

راویانی که وجود مجنون را پذیرفته اند، نیز در باب نام او اختلاف دارند. نام او در نزد برخی از آنان قیس است و در نزد برخی دیگر، مهدی؛ در نزد برخی، اقرع است و در نزد گروهی دیگر بختری. همچنین در باب نسب او و نام پدرش هم اختلاف دارند. علاوه بر اینها، این که او واقعاً دچار جنون بوده یا نه، نیز اختلاف وجود دارد. مثلاً اصمعی می گوید که او دچار جنون نبوده است. درباره وجه تسمیه او به «مجنون» نیز اختلاف وجود دارد. برخی راویان، معتقدند که او به راستی، دچار جنون بوده است و برخی دیگر می گویند او به خاطر این که در شعرش لفظ مجنون را به کار برده، چنین نامیده شده است. درباره علت جنون او هم اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند دلیل آن عشق است، و برخی دلیل آن را انتقام خداوند از مجنون می دانند، زیرا او در بیتی به سرنوشت خود و قضای الهی اعتراض کرده است:

قضایا لغیری و ابتلائی بحبها
فهلما بشیء غیر لیلی ابتلتا

(او را برای کسی غیز از من مقدر کرده بود و مرا به عشق او گرفتار کرد. کاش مرا به چیزی جز لیلی گرفتار می کرد و می آزمود)

برخی گفته اند که پس از سرودن این بیت، دچار بیماری پسی [برص] شد و نه جنون!

سپس راویان، سعی کردند علت انتساب این اخبار و روایات منسوب به او را کشف کنند، و به این جهت، نظریات مختلفی ابراز کردند. یکی از مهمترین این دیدگاهها آن است که ابن کلیبی روایت می کند و می گوید که جوانی از بنی امیه، عاشق یکی از دختر عموهای خود بود و در باب او شعر می گفت و

نمی خواست که این موضوع آشکار شود، پس شخصی به نام مجنون را از خودش اختراع کرد و اخبار و روایاتی هم درباره او ساخت و اشعاری سرود و به او نسبت داد. در دوران قدیم، راویانی بودند که پیشه ای جز سرگرم کردن مردم نداشتند و به همین دلیل، اشعار و اخباری را جعل می کردند و آنها را در شهرهای بزرگی همچون بغداد، بصره و کوفه پخش می کردند و از این راه، ثروت فراوانی به دست می آوردند. حتی برخی راویان مورد اعتماد، یا کسانی که ما آنها را ثقه می نامیم، در سرقت اشعار و روایات، به مهارت خاصی دست پیدا کرده بودند. مردم نیز به آنان اطمینان داشتند و آنچه را روایت می کردند، صحیح می پنداشتند، البته بجز تعداد کمی از مردم که از چند و چون ماجرا باخبر بوده اند. در اینجا فقط دو تن از این راویان را نام می بریم: حماد راویه و خلف احمر. هر دو اینها اخبار و اشعاری شماری را جعل کرده اند یا در انتساب آنها تسلیح عمل نموده اند. این دو تن، زبان عربی را بسیار بهتر از اعراب باده نشین، تکلم می کرده اند و هر دو نیز در دین خود متهم بوده اند و اهل لهو و لعب. برخی از شاعران معاصرشان، در این بی پرواییها و عشرتها با آن دو همراهی می کرده اند و از اسرارشان آگاه بوده اند و در صداقتشان تردید داشته اند و از همین رو، بسیاری از شاعران، از این دو می خواسته اند به شعر آنان نیز همچون شعر قدما استشهد کنند و آن را روایت کنند. چنین مواردی در حوزه علم انساب یا سیره نویسی و اخبار فتوحات و غزوات بسیار کم است. مثلاً در سیره ابن هشام که شعرهای زیادی در باب غزوات مسلمانان نقل شده، غالباً نویسنده، این جمله را پس از نقل اشعار آورده است: «او بیشتر اهل شعر، صحت این شعر را انکار می کنند.» به طور کلی، بین عرب و روم از سویی، و بین ایران و یونان از سوی دیگر، مشابهت زیادی وجود دارد. اعراب بر ایران تسلط نظامی پیدا کردند و ایرانیان از نظر فرهنگی، بر اعراب غلبه نمودند؛ همچنان که رومی ها بر یونان تسلط نظامی پیدا کردند و یونانیها از نظر فرهنگی بر روم چیره شدند. جلوه و نمود این تسلط فرهنگی، در رم و بغداد، یکسان بود؛ بدین گونه که یونانیان و ایرانیان، به ترتیب، ادبیات و تمدن روم و عرب را در اختیار خود گرفتند و به این هم اکتفا نکردند و فرهنگ و ادب لاتین و عرب را بازبچه خود کردند و چیزهایی بر آن افزودند و به آن نسبت دادند که پیش از آن اصلاً وجود نداشت، و همین کار را در مورد علم انساب و تاریخ و سیره نیز انجام دادند. بنابراین ما حق داریم اخبار و روایات این راویان را در مواردی هم که افراد ثقه، آن را نقل می کنند، مورد تردید قرار دهیم و در مواردی که با احتیاط نقل شده اند، باز هم بیشتر تردید کنیم و آنگاه که می بینیم خود آنان هم در باب مجنون، دچار اختلاف نظرند، طبیعتاً تردید ما باید باز هم بیشتر شود.

برای اثبات نکته مورد نظر ما، راه دیگری هم وجود دارد. این روش، دارای جنبه فنی و ادبی است و اصلاً ارتباطی با مسائل تاریخی پیدا نمی کند. امیدواریم که مخاطبان ما به آن،

توجه لازم را میبذول دارند و برای آنان قانع کننده باشد. در این روش، ما شعر مجنون، یا شعری را که منسوب به اوست، اساس بحثمان قرار می دهیم. این شعرها معمولاً دو گونه اند: یا این که شعرهایی مصنوع و متکلفانه اند و بیانگر عاطفه و احساسی صادقانه و عشقی راستین نیستند؛ یا این که شعرهایی از افراد مختلف اند که راویان، آنها را روی عمد یا سهو در هم آمیخته و به شعری به نام مجنون نسبت داده اند. شاید این سخن جاحظ، کاملاً درست باشد که می گوید: مردم، هر شعری را که نام لیلی در آن باشد، به مجنون نسبت می دهند، همچنان که هر شعری را که نام لبتی در آن باشد، به قیس بن ذریح منسوب می کنند. حقیقت این است بسیاری از شعرها که به مجنون نسبت داده شده، اصلاً از او نیست و آنها را شاعرانی سروده اند که مجنون نبوده اند و هیچ گاه، عشقی پرشور، مانند عشق مجنون را تجربه نکرده اند.

به هنگام تحقیق در باب یک شاعر، بر کدام مبنا و قاعده تکیه می کنیم؟ بدون تردید، قبل از هر چیز، باید بر شخصیت هر شاعر تکیه کرد. زیرا شخصیت هر شاعر، تا حد زیادی در شعر خودش بازتاب یافته است. بنابراین اگر شاعر خوبی

باشد، شعرش آینه درون و عواطف او و جلوه گاه شخصیت او خواهد بود. در این صورت، با خواندن شعرهای مختلف او می توان یک روح معین و نیروی واحدی را احساس و مشاهده کرد، در حالی که این اشعار از لحاظ شدت و نرمش و درشتی و لطافت با هم تفاوت دارند. درحقیقت، ما با تکیه بر شخصیت شعری واحدی که در آنها حضور دارد، با قاطعیت می گوئیم که این شعر از فلان شاعر است و یا به سبک فلان شاعر سروده شده است. این قاعده در تمامی انواع ادبی، صادق است و به خصوص در شعر غنایی که آینه درون شاعر و انعکاس عواطف گوینده آن است. با توجه به این نکته، آیا می توان در این اشعار گوناگونی که ابوالفرج اصفهانی و دیگر راویان، به مجنون نسبت می دهند، شخصیت معین و روشنی از او ترسیم کرد؟ به نظر می رسد چنین کاری، غیرممکن است و نیاز به بحث چندانی ندارد.

تمام اشعاری که به مجنون نسبت داده می شود، یا از جمله اشعاری است که شاعر مغروری، آنها را سروده و راویان، به خطا به مجنون نسبت داده اند، یا شاعری گمنام آنها را سروده و راویان به خاطر اینکه کلمه لیلی در آنها بوده است به مجنون نسبت داده اند، یا خود راویان، آنها را جعل کرده اند و یا آوازخوانان و موسیقی دانان. من خود تلاش بسیار کردم تا شخصیت واحد و روشنی را در این اشعار پیدا کنم، ولی به هیچ روی، موفق نشدم.

نکته دیگری که نظر ما را در باب شخصیت تاریخی مجنون تأیید می کند، اختلاف شدیدی است که راویان در مورد رابطه میان قیس بن مَلُوحِ عامری (مجنون) و لیلی دارند. همان رابطه ای که موجب بدید آمدن عشقی شد که عقل قیس را زایل کرد. برخی از راویان معتقدند که آن دو از کودکی، یکدیگر را می شناختند و با هم گوسفندان قبیله را به چرا می بردند و به تدریج در میانشان دوستی ایجاد شد که با گذشت زمان و بزرگ شدن آن دو، به عشق تبدیل شد، و چون لیلی به سن بلوغ رسید و از قیس روی پوشید، ماجراهایی که می دانیم، بر سر قیس آمد. برخی دیگر برآنند که آن دو از کودکی یکدیگر را نمی شناختند، بلکه داستان بدین گونه است که قیس، روزی، دختر آن جوانی را دید؛ به آنان سلام کرد و آنها نیز سلام او را پاسخ گفتند و او را دعوت به صحبت و گفت و گو کردند. قیس از شتر خود فرود آمد، با آنان سخن گفت و همان کاری را کرد که امرؤ القیس (شاعر جاهلی) کرده بود، یعنی شتر خود را کشت و از گوشت آن برای آنان غذا تدارک دید؛ اما عصرگاهان جوان دیگری نزد آنان آمد دختران با دیدن او از قیس غافل شدند. قیس با خشم و ناخرسندی از آنجا دور شد و در مورد این ماجرا شعری سرود. بامداد روز بعد، دوباره به جستجوی آنان رفت، اما نیافت و فقط لیلی را دید. لیلی او را به گفت و گو فرا خواند. قیس پذیرفت. از شتر خود فرود آمد و همان کاری را انجام داد که دیروز کرده بود. سرانجام، هنگامی که لیلی از او روی برگرداند، دچار هم و اندوه شد، و لیلی که این حالت را



در او دید، با او مهربانی کرد و با سرودن شعری، عشق خود را به او ابراز نمود، شعری که قیس به محض شنیدن آن بنی هوش شد. برخی دیگر می گویند که قیس به مجالس زنان رفت و آمد داشت و لیلی نیز در میان زنان روزگار خود از نظر اهدال اندام و زیبایی چهره و خوش سخنی سرآمد بود. زنانی که قیس در محفل آنان حاضر می شد، با لیلی رفت و آمد داشتند و گهگاه در باب او سخن می گفتند. قیس نیز از همین طریق، چیزهایی در باب او شنید و به نزد او راه یافت و گرفتار عشق او شد. در باب چگونگی ارتباط قیس و لیلی، روایات دیگری نیز وجود دارد، اما همین سه روایت نیز که در اینجا به آن اشاره کردیم، نشان می دهند که در باب شخصیت لیلی نیز کمتر از قیس، اختلاف وجود ندارد. چنان که می بینیم، لیلی در یکی از این روایتها چویان است، در روایت دیگر، زنی بادیه نشین است که به جوانان و گفت و گو با آنان علاقه دارد، و در روایت سوم، بانوی ادیبی است و الامقام و خوش سخن که جوانان به مجلس او رفت و آمد دارند، همچنان که به مجالس بانوان اعیان در شهرها رفت و آمد می کنند. آیا نمی توان گفت که این اختلاف نظر، به تنهایی کفایت می کند که در باب شخصیت تاریخی لیلی تردید کنیم، همچنان که اختلاف نظرهای دیگر کافی است تا در باب شخصیت تاریخی قیس عامری تردید نماییم؟

البته بجز اختلاف نظرهای فراوان، مواردی از یاهو گویی ها و سخنان غیر قابل قبول نیز وجود دارد که نظر ما را تأهید می کنند. از جمله روایتی که می گوید پدر لیلی، فقط به این دلیل با ازدواج دخترش با جوانی که عاشق او بود، مخالفت کرد که این جوان، لیلی را دوست داشت و این موضوع را در شعر خود بیان کرده بود و او از این که انگشت نما شود و ماجرای دخترش بر سر زبانها بیفتد، ناخرسند بود. این نکته را در روایات مربوط به عاشقان مختلفی مشاهده می کنیم که قبایل و سرزمینهایشان بسیار تفاوت دارند و راویان در توجیه آن می گویند که این خصلت، از خصوصیات عرب بوده است. نمی دانم چنین چیزی درست است یا نه؟ اما من ترجیح می دهم بگویم این رسم را راویان اختراع کرده اند تا بدین وسیله، قهرمانان داستانهای عاشقانه خود را بیافرینند و با آنها سر مردم را گرم کنند و رسمهای شبیه به آن را در دیگر داستانها و سخنان عامیانه نیز می توان دید. به هنگام خواندن این داستانهای ساختگی، غالباً با این شیوه های داستانی روبه رو می شویم. مثلاً به پدیده غولها می توان اشاره نمود که در داستانهایی که جوانان به سفرهای دور و دراز می روند و برای کاری بزرگ، تلاش می کنند، ولی به محض دور شدن از آبادیها و شهرها دچار غول یا حیوان وحشی شبیه به غول می شوند و مسائلی از این دست ...

یکی دیگر از این موارد، نکته ای است که راویان در باب مباح شمرده شدن خون قیس عامری، توسط پادشاه یا حاکم وقت ذکر می کنند، زیرا او پس از آنکه از لیلی، باز داشته شد، باز هم در صدم دیدار با او برمی آمد. این مسأله را در اخبار و روایات مربوط به قیس بن ذریح و دیگر عشاق می بینیم. بنابراین

می توان پرسید که آیا خلفاً کارهای مهم و گوناگون خود را می کردند و وقت خود را صرف این می نمودند که گاهی خون این عاشقان را مباح بدانند و گاهی آنها را بی گناه اعلام کنند؟ آنان بر اساس کدام حکم شرعی، این خونها را مباح می شمردند، در حالی که صرفاً شخصی در کمال عفت و پاکدامنی، شخص دیگری را دوست داشته بود؟ این مسأله نیز همچون ماجرای قبلی، چیزی نیست بجز شیوه ای برای قصه پردازی. از همین قبیل است سخنانی که در مورد تنهایی قیس ذکر می کنند و این که چنان در این حالات، غرقه بود که با آهوهای صحرا انس گرفته و با آنها زندگی می کرد. سازنده این داستان، برای پر و بال دادن به این ماجرا ناچار شده است، برای مثال چنین روایت کند که به یک درخت «اراک» برخورد می کند که قیس در پای آن درخت با آهوان مأنوس بوده است. هنگامی که راوی آهسته و بی سر و صدا به آنجا می رسد، مخفیانه از درخت بالا می رود در لابلای شاخه های آن خود را پنهان می کند، سپس شروع به صحبت کردن با قیس می کند. در این هنگام، آهوها می گریزند و اگر راوی، اسم لیلی را بر زبان نمی آورد، خود قیس هم از آنجا می گریخت، اما قیس با شنیدن نام لیلی، آرام می شود و با او سخن می گوید و سرانجام به دنبال آهوئی روان می شود و راوی را تنها می گذارد. تمام این ماجرا، نشانه نادانی و سبکسری راویان است. به نظر می رسد که این سخنان، هیچ پایه و اساسی ندارند و فقط تأثیر عشق را به شکلی مبالغه آمیز بیان می کنند. در حقیقت، راویان، هنگامی که سخنان معقول و سنجیده ای برای بیان نداشتند، به چنین مطالبی روی می آوردند. این مسأله خود، نشانه آن است که سازنده این داستان، در هنر قصه گویی چندان قوی نبوده، و چون توانایی قصه پردازی با عناصر معقول و سنجیده را نداشته، به عناصر غیر معقول و غیر ممکن روی آورده است.

با توجه به همین نکته بود که مورخان تاریخ ادبیات یونان توانستند میان بخشهای مختلف ایلیاد و سرودهای گوناگون آن تفاوت قائل شوند. این صاحب نظران، بخشهایی را که غیر معقول و غیر ممکن به نظر می آمد و پر از اغراقهای عجیب بود، به شاعری ضعیف نسبت دادند و بخشهایی را که معقول به نظر می رسید و بدون استفاده از امور محال و اغراقهای شگفت، باعث ایجاد لذت هنری می شد، به شاعری برجسته و هنرمند نسبت دادند.

این مسائل، برای تردید در شخصیت تاریخی مجنون کفایت می کند، گرچه ممکن است برای انکار کامل آن کافی نباشد. تردید و انکار، نتایج چندان جالبی نیستند و شایسته نیست که محقق در پایان بررسیهای خود به تردید یا انکار برسد، مگر این که ناچار شود. ماجرا از این قرار است که اخبار و روایاتی در دست داریم در باب عاشقی که عشق او را گرفتار رنج و درد کرده و عقل و زندگی او را تباہ نموده است و نه تنها یک عاشق، بلکه عشاقی را وصف می کنند که عشق، آنها را بازیچه خود قرار داده است. این اخبار و روایات و داستانها، نقاط اشتراک فراوانی دارند، همچنان که تفاوتهاشان نیز بسیار

است. مثلاً برخی نقاط اشتراك این داستانها چنین است: قهرمانان آنها همگی باده نشین اند، عشق شان عشقی پاک و به دور از هر نوع آلودگی است، آنان در راه این عشق، رنج و سختی بسیاری را تحمل و عشق خود را در قالب شعری نیکو بیان می کنند و در توصیف این عشق و جلوه های آن نیز همانند یکدیگرند، همچنان که در توصیف دشواریها و سختیهای این راه. دخالت خلفا یا حاکمان نیز تا حدودی در همه این داستانها دیده می شود. البته چنان که گفتیم تفاوتهایی نیز به چشم می خورد، مثلاً در شخصیت عاشقان و معشوقان که نامهای گوناگونی دارند و به قبیله های متفاوتی تعلق دارند و روش هر یک در عشق، شعر و آوازهایی که می خوانند، نیز گاه متفاوت است، همچنان که نحوه به پایان رسیدن ماجراها تفاوت می کند. برخی پایان خوشی دارند و برخی نه. یقیناً این همسانیها و اختلافها سرچشمه معینی دارند و پژوهنده

حقیقت جوئی که بحث خود را با انکار قیس بن ملوح عامری به پایان می برد و شخصیت تاریخی قیس بن ذریح را نادیده می گیرد، ناچار باید به جای این شخصیتها، شخصیتها یا پدیده های دیگری را قرار دهد و گر نه بحث او بی نتیجه خواهد بود و صرفاً حکم و نظری را عرضه خواهد کرد که هیچ سودی ندارد. من در اینجا می خواهم به جای شخصیتهایی چون قیس بن ملوح عامری، قیس بن ذریح، جمیل بن معمر و عرو بن حزام، پدیده هایی را قرار دهم و نه شخصیتهای دیگری را. به عبارت دقیق تر، می خواهم به جای همه آنها پدیده ای واحد را قرار دهم که همان هنر بیان قصه های عاشقانه است که به نظر ما در عصر بنی امیه به وجود آمده و یا دست کم در این دوره، رونق و رواج یافته است و به تدریج تا به حدی پیشرفت کرده که نزدیک بوده به هنری مستقل از آن گونه تبدیل شود که در ادبیات جدید عصر ما دیده می شود. این که شخصیت قیس بن ملوح عامری، شخصیتی تاریخی است یا نه، چندان اهمیتی ندارد؛ نکته مهم این است که داستان عاشقانه ای شبیه به آن وجود دارد که قصه قیس بن ذریح است و داستان عاشقانه سومی که قصه جمیل بن معمر است و قصه های زیادی از این نوع ...

پس در این صورت، ما با داستانهای عاشقانه ای سر و کار داریم که وهم و تخیل، آنها را به وجود آورد، نه با شخصیتهایی که عاشق و معشوقهایی تاریخی باشند. بنابراین به هنگام تحقیق، نباید در جستجوی این شخصیتها بود بلکه باید به خالق این داستانها و ارزش و منزلت او در شعر و نثر توجه کرد و به بررسی این فن ادبی پرداخت؛ فنی که عربها قبل از اسلام و تمدن اسلامی از آن بهره ای نداشتند و پس از ظهور اسلام و به هنگام رشد و گسترش تمدن اسلامی، به تدریج آشکار شد.

البته دشواریها و موانع زیادی وجود دارد که ما را از به کمال رساندن این بحث باز می دارند. اولین دشواری این است که این داستانهای عاشقانه، نویسنده معینی ندارند و حتی به نویسندگان متعدد، ولی شناخته شده ای نیز منسوب نیستند. بنابراین ما نمی دانیم چه کسی خالق داستان مجنون یا داستان قیس بن ذریح است و هر چه در جستجوی شخصیت واقعی این قصه گویان، بیشتر رنج و زحمت می کشیم، به نتیجه ای نمی رسیم و همه آن چیزی که سرانجام برایمان حاصل می شود، این است که شخصیتهای مشهوری را انکار می کنیم، بی آنکه به شخصیتهای دیگری برسیم. شاعران سراینده این اشعار و روایات را انکار می کنیم، بدون آنکه به قصه گویان حقیقی دست یابیم. پس در این صورت اصلاً چرا باید وقت خود را صرف جستجوی قصه گویانی کنیم که هیچ راهی برای شناخت آنان وجود ندارد؟ بهتر آن است که شباهتها و تفاوتهای این داستانها و امتیازات برخی از آنها مثل قدرت داستان پردازی، استحکام و هنر شاعری شان را بررسی کنیم، به شیوه های گوناگون، این هنر داستانی را تعریف کنیم و ویژگیهای منحصر به فرد آن را مشخص کنیم، علل و اسباب ادبی، اخلاقی و سیاسی بی را پیدا نماییم که باعث ظهور این هنر در عصر بنی امیه شد و نیز عواملی که باعث ضعف و سپس زوال آن در عصر بنی عباس گردید.

